

بہ سوی او

مؤلف : پروفیسور محمد آشنا قادری طالبانی

ترجمہ کتاب: الحكم الطالباتية

مترجم :

میلاذ لہونی فرد

تقدیم به:

روح تمامی علما و عرفای کردستان؛ کسانی که پله های حرکت به سوی الله را با راستی اخلاصشان برای حق تعالی طی نمودند و به درجات یقین و احسان رسیدند.

پروردگارا ما را به راه شناخت خویش هدایت فرما و خودت را به ما بشناسان و ما را به مصاحبت و همنشینی علما و عاشقان راستین و دوستان خود گرامی بدار.

فرزند طالبانی

مقدمه ی استاد شیخ محمد فاتح القصاب

سپاس خداوندی را که دوستان خود را عزت می بخشد و هر آنکس را که برگزیند هدایت می فرماید. خود را با اسماء و صفات و ستایش های خویش به دوستانش می شناساند و با لطف و احسان و بخشش خود ایشان را گرامی می دارد و کلمه تقوی و توانایی کنترل نفس از دنیا را قرینشان می گرداند. کائنات با تجلی نور او روشن گشته و قلب ها با تجلی انوارش نورانی شده اند.

یکی است و شریکی ندارد. با شکوهمندی قدرت و سلطه اش یگانه گشته و به رفعت یگانگی خویش می بالد و با اوج بی نیازیش تقدس یافته و ذات او از هر چیزی که به او مانند باشد بلند تر است و صفاتش از هر آنچه نقص و کوتاهی باشد بری است. اولی است که چیزی قبل او وجود نداشته و آخری که چیزی بعد از او وجود نخواهد داشت؛ آشکاری است که چیزی فرا راس او نیست و نهانی است که چیزی پنهان تر از او وجود ندارد. بلند پایه تر از آن است که مکانی او را احاطه کند و منزله است از اینکه زمان او را محدود کند؛ حکیمی است که هر چیزی را در جای خودش قرار می دهد؛ توانایی است که چیزی او را ناتوان نسازد و هیچ ناتوانایی و کوتاهی از او سر نمی زند. صاحب اراده و تصمیم و به تمام دانستنی ها داناست؛ به تمامی موجودات آگاه است و قدرتش قابل اندازه گیری نیست و علمش نمی کاهد و نعمت هایش نتوان شمرد؛ نام های نیکو و ویژگی های بلندپایه از آن اوست؛ سپاس و ستایش در اول و آخر کار و فضل و نعمت و بهترین ثناها برای اوست.

سپس سلام و درود بر پیامبر برگزیده اش محمد صلی الله تعالی علیه و سلم؛ که او را رحمتی برای جهانیان و حجتی بر تمامی مردم فرستاده است و پیروی از او را دلیلی برای به حقیقت پیوستن محبتش قرار داده است؛ همانگونه که در کلامش می فرماید: {قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله یغفر لکم ذنوبکم و الله غفور الرحیم} آل عمران ۳۰. و عمل به سنتش را بر هر مسلمان و مومنی واجب گردانیده است و می فرماید: {وما آتاکم الرسول فخذوه و ما نهاکم الرسول فخذوه و ما نهاکم عنہ فانتھوا و اتقوا الله ان الله شدید العقاب} حشر ۷. و اطاعت از پیامبر را اطاعت از خویش اعلان فرموده است و می فرماید: {من یطع الرسول فقد اطاع الله و من تولی فما ارسلناک علیهم حفیظاً} نساء ۸۰.

و خداوند از اهل بیت پاک و صحابه بی باک ایشان راضی باشد؛ همان کسانی که خداوند متعال اقتداء به آنها را دلیلی برای هدایت و رستگاری قرار داده است و می فرماید: {اولئک الذین هدی الله فیهداهم اقتده

قل لا اسالکم علیہ اجرا ان هو الا ذکرى للعالمین { انعام ۹۰. و رحمت خداوند بر تابعین و افراد صالح از علماء و مشایخ و نیکوکارانی که راه ایشان را در پیش گرفتند و به راستی که خوب رفیقانی هستند.

همانا پیامبر خدا با پیغامی جامع شامل برای کل پیغام ها مبعوث گردید و اسلام نیز مجموعه ای از کل ادیان آسمانی است و قرآن کتابی شامل کل کتب و مقدسات و پیامبر نیز نمونه ای از تمامی پیامبران می باشد که حق هر چیزی را با عدالت و علم و معرفت و به صورت قولی و عملی به بهترین شکل ادا نموده است. و در میان ماده و معنی، کالبد و روح، عقل و قلب، دنیا و آخرت پیوندی برقرار کرده است و این امر از طریق نمود عملی و پایبندی به شریعت و در پناه یقین و تصمیمات قاطع و با عملکردی جدی و راسخ در پرتوی مفردات معانی { لا اله الا الله و محمد رسول الله }، با از میان برداشتن هر شبهه ای که راستی ها را می پوشاند و هر شهوتی که حقیقت را مکرر می سازد، انجام گرفت. در این هنگام قلب با تجلی انوار احاطه می گردد، اغیار را از خود دور می کند و از غیر خدا بی نیازی می جوید و چشمه های حکمت از قلب او می جوشند و تمامی اعضای بدن نورانی می شوند و چشم با حکمت می نگرند، گوش با حکمت می شنود و زبان با حکمت سخن ی گوید! همانگونه که در حدیثی از امام بخاری و دیگران پیامبر می فرماید: { هرکس با دوستی از دوستانم دشمنی کند، من با او اعلام جنگ می کنم و بنده من به وسیله هیچ چیزی به اندازه آنچه که بر او فرض گردانیده ام به من نزدیک نمی شود؛ و بنده ام انقدر با انجام نوافل به من نزدیک می شود که او را دوست بدارم؛ هنگامی که او را دوست داشته باشم گوشی می شوم که با آن می شنود و چشمی می شوم که با آن می نگرند و دستی می شوم که با آن کاری انجام می دهد و پایی می شوم که با آن راه می رود. اگر از من بخواهد به او عطا می کنم و اگر به من پناه آورد به او پناه می دهم. { حکمت از بخشش های پروردگار می باشد و به هرآنکس که عطا فرماید بر راستی که خیر بسیاری نصیبش گشته است همانگونه که می فرماید: { یوتی الحکمة من یشاء و من یوت الحکمة فقد اوتی خیرا کثیرا و ما یذکر الا اولوالباب } بقره ۲۶۹.

همانا خداوند متعال رسالت و نبوت را مخصوص برخی از افراد برگزیده خود گردانیده که پایان بخش آن پیامبرمان محمد صلی الله تعالی علیه وسلم بوده است. و به لقمان حکمت بخشیده و در آن را تا روز قیامت برای افراد برگزیده خویش بعد از پیامبران که بر روش احکام قرآن و سنت قرار دارند، گشوده است که پهلوانان آنها از عالمان با عمل و فرزندان طریقت ها و مسالک دنباله روی حقیقت و جواهرات و مرواریدها و صاحبان حق الیقین در عالم برگزیدن و بازگشتن از صادقان مخلص، تربیت شدگان مکتب

رسالت و صاحبان اخلاق نبوی با همراهی ذکر و مراقبت خداوند و ادای فرائض و بی ادعا بودن و با دوستی خالق و همنشینی با مخلوق، وارثان انبیاء گشته اند.

به راستی که اهل تصوف در این عرصه بازاری پر رونق دارند و در انجام آن مثال های بی نظیری زده اند و با عزمی راسخ و جدیت زندگی کرده اند؛ عبادات و واجبات را با عدم استفاده از رخصت ها و عذر آوردن ادا کرده اند. امر به معروف و نهی از منکر انجام داده اند و پذیرفته اند. اخلاقشان قرآنی و آدابشان نبوی است بلکه تمام حرکات و سکنااتشان در ظاهر و باطن از نور چراغ نبوت نشئت گرفته است و فرای آن چیزی دیگر نیست!

اینها اهل تصوف اند و زندگیشان همان تصوف است. برادر وفادار و بزرگ مردی با تقوا از نسل بخشش و احسان، از خانواده ی ادب و علم و اخلاق نیک و کریمانه، کسی که برای فرزندانش الگویی مناسب در باب تصوف خالص اسلامی می باشد؛ ایشان همان شیخ آشنا بن فرزند شیخ عبدالرحمن طالبانی هستند که در بهترین و بدیع ترین حالت نفسش پاکیزه گشته و قلبش به انوار توحید نورانی شده است و این حالت از حکمت های خدادادی و الفاظ ملکوتی ایشان در خلال آزمایشات روحی و زیر پای نهادن هوای نفس در مجاهدت های خود مشخص می شود به گونه ای که افسار آن را به دست گرفته و با تقوی محکم گردانیده است و با آداب قرآنی پرورش یافته و با تهذیب و تزکیه نفس به رستگاری نایل گشته است. عقل خود را با انوار الهی رهنمود شده و عقل و نفس و قلب و روح ایشان محل اسراری پاک و مقدس گشته تا اینکه زبان جز با حکمت سخن نگوید و دست جز به حکمت ننویسد.

مؤلف این کتاب جدای از اینکه از شجره ای طیبه و خاندانی پاک است که ریشه ی آن محکم و شاخه هایش در آسمان است، دانشمند و شیخ و معلم مربی بزرگواری گشته اند که میوه ایشان در هر موقع و علم ایشان در هر زمان قابل استفاده می باشد.

خداوند متعال عمر ایشان را طولانی کند و در علم و تقوایشان برکت حاصل گرداند و ایشان را برای دین خود بکار گیرد و برای دین و دنیا ایشان را ذخیره ای قرار دهد. با آرزوی توفیق روز افزون الهی برای شما.

برادرتان محمد فاتح

۲۰۱۲/۵/۲م

فصل اول:

توحید، ایمان، شکوی، ذکر، خلوت، اخلاص، یقین، نیت و اراده

۱. سرتا پای وجودت توحید می شود اگر با زبان و قلب خویش به یگانگی او اقرار نمایی و یکتابیش را در ربوبیت و الوهیت و اسماء و صفات با یقین خود شهادت دهی. اگر این را دریافتی پس آگاه باش و بدان که او کسی است که تو را می رساند نه خودت! و هنگامی که تو را به این یقین رساند کارهای او را در کائنات مشاهده می کنی و به یگانگیش می ستایی.

۲. تمام وجودت توحید می شود اگر با تمام وجودت یکتایش بدانی و سرتا پایت را شرک فرا می گیرد اگر با بخشی از وجودت او را به یکتایی بخوانی؛ زیرا که توحید تجزیه پذیر نمی باشد.

۳. والاترین مقام عرفانی بندگی برای الله متعال است و ابتدا و انتهای آن توحید می باشد.

۴. چگونه خواستار صفت بندگی هستی در حالی که نفس تو اسیر شهوات است؟! یا چطور می توانی تمام وجودت را در اختیار او قرار دهی هنگامی که بعضی از آن متعلق به غیر اوست؟!

۵. توحید اولین دروازه از خط شروع و توبه مرحله ای از مراحل گذر سالکین و مکاشفه دری از درهای حقیقت و معرفت و شناخت اولین دروازه خط پایان و باز هم توحید آخرین دروازه آن می باشد.

۶. علامت درست بودن توحید تو در این راه، این است که با قصد و اراده ی خویش او را یکتا بدانی و یاد هر موجودی دیگر را از قلب خویش بزدایی تا اینکه مبدا سرگرم آن شوی!

۷. توحید آن است که خداوند متعال را در ذات و صفات و افعالش از حدوث یکتا بدانی و آن این است که معتقد باشی و اقرار کنی که حق تعالی در ربوبیت و الوهیت و اسماء و صفات یگانه است.

۸. دوری گزینی تو از شواهد نشان دهنده ی کامل شدن توحید زبانی و قلبی توست.

۹. گشتن تو به دنبال ریزبینی های پاک دانستن خداوند از هر عیبی، تو را به مقام توحید می رساند و هر چقدر خداوند متعال را به پاک بودن از هر عیبی ستایش کنی راهی را به سوی یگانگی او کامل کردی و هر چقدر با نیت و اراده او را یکتا بدانی، او تعالی خودش را به تو می شناساند.

۱۰. مقام توحید کامل نمی گردد اگر قلب تو با سایه ی غیر الله مشغول و چشمانت به مشاهده کائنات سرگرم شده باشد.

۱۱. از نشانه های سلامت توحید این است که قلب خود را از دوراندیشی نسبت به مخلوقات به دوراندیشی و تفکر در مورد حق تعالی سوق دهی.

۱۲. مقام در قلب استوار نمی گردد مگر اینکه صفت توحید در آن کامل شود؛ هنگامی که توحید در آن کامل گشت، مقام نیز در آن کامل می شود. و توحید در مقام همان دور کردن نفس و شیطان از آن است. و خالص نمودن خود برای حق تعالی به میزان راستی اخلاص در آن بستگی دارد.

ایمان

در باب شعبه های ایمان:

صبر، مصیبت، ترس، خشوع، شکر، استقامت، الفت، احسان، محبت

۱. صبر چند گونه دارد: صبر در راه خدا، صبر بخاطر خدا، صبر به سوی خدا.
۲. هرگاه تو را به مصیبتی دچار ساخت بدان که در یاد و نظر او قرار داری.
۳. هرگاه به مصیبتی گرفتارت کند، تو را نزدیک کرده است و هرگاه نزدیکت کند، به تو می بخشد و هرگاه به تو ببخشد، به وصالت می رساند و هرگاه تو را به وصال رساند، دوستت می دارد و هرگاه دوستت بدارد، از میان یکتاپرستان تو را برمی گیرند.
۴. گاهی اوقات که مراقبه انجام نگیرد، ترس خداوند از دل خارج می شود؛ پس هرگاه بر نفس خویش مراقبه کردی، از او می هراسی، خشیت و هیبت و وقار او در دلت قرار می گیرد و در نتیجه او را می شناسی و به تبع آن دوستش خواهی داشت و به یگانگیش اقرار می کنی.
۵. گریه مرید از ترسش نسبت به اوست، گریه سالک از اشتیاقش به سوی اوست، گریه عارف از خشیت او و گریه واصل از رهبت اوست.
۶. چه زیباست آن دمی که به طاعتش روی می آوری و با خواری و شکستگی به درگاهش می ایستی و در مقابل مخلوقاتش با آرامش و امنیت درونی فروتنی می کنی.
۷. هرگاه که شکر نعمت گذار را به جای آوردی نعمت هایش را بر تو می افزاید.
۸. سپاسگذاری عموم مردم با زبان است و شکرگذاری خواص در قلب می باشد و راز و رمز شکرگذاری در مداومت بر آن است.
۹. هرگاه احوالت پایدار گشت، بصیرتت پایدار می شود و هرگاه بصیرتت استوار گشت، همت و عزم استوار و هرگاه آن نیز محکم گشت شناختت محکم می گردد و شناخت هم که با ثبات گشت، محبتت تثبیت و تحکیم می گردد.
۱۰. جایگاه استقامت والاتر از جایگاه کرامت است! {فاستقم كما امرت} / هود / ۱۱۲

۱۱. نگرانی من از دوری توست و شادمانیم در انس گرفتن با تو و ناتوانیم در ادای حق توست؛ پس مرا یاری ده و در جوار خود گیر! {و اذا سالک عبادى عنى فانى قریب} بقره / ۱۸۶

۱۲. همانا از بایدهای انس گرفتن با حق تعالی پاک کردن قلب از غم و اندوه می باشد.

۱۳. هرگاه به ساحل ایمان رسیدی بدان که تو او را شناخته ای و هنگامی که به یقین دست یافتی بدان که او تو را دریافته است و زمانی که به مقام احسان برسی بدان که فقط او هست و تو هیچ نیستی!

۱۴. هرگاه شناختت نسبت به او کامل شد، محبتت برایش کامل می گردد و هر وقت محبتت کامل گردد، نور ایمانت کامل می شود.

۱۵. یا الله از نسیم های ایمان و برکت های خداوند رحمن!

۱۶. دوری و غیابم از تو مرا سوزاند و اشک های دلم بخاطر پنهان ماندن از توست؛ پس کی، چگونه و کجا به وصالت نایل شوم؟!

۱۷. زمانی عشقت برای الله ارزشمند است که تنها بخاطر وجودش او را دوست بداری!

در باب شکایت کردن در پیشگاه خداوند متعال و سؤال نکردن و حرکت به سوی او:

۱. نادان شکایت خود را نزد مردم می برد و عالم نزد خداوند شکایت می کند و عارف از خداوند متعال به خداوند متعال شکایت می برد.

۲. هرگاه از مردم درخواستی کردی و خداوند متعال را از یاد بردی، مردم تو را خوار می سازند!

۳. از نشانه های شکایت کردن آن است که هرگاه چیزی از طرف خداوند متعال صادر گردد قلب از آن بیزار است و از آنچیزی که برایش مقدر گردیده است نزد غیر خدا سخن به میان می آورد.

۴. از علامات دیگر شکایت گری سرزنش و عیبجویی کردن نزد مردم و ابراز نارضایتی با جنباتیدن زبان است و همینطور رویگردانی اختیاری قلب از خداوند متعال به خاطر مقدری که به یکباره بر او وارد گشته است.

۵. در هنگام وارد آمدن بلا و مصیبت سکوت بهتر است از سخنی که بوی بد جهل و نادانی از آن به مشام برسد. رضایت قلب بهتر است از سپاسگذاری که سرزنش به دنبال داشته باشد پس خوشا به حال کسی که در هنگام مصیبت زبانش را کنترل کند و با رضایت خاطر از شکایت کردن نزد مردم خود را باز دارد.

۶. پرهیز از حرکات ناپسندی مانند بدگویی و عیب جویی شرط سلامت راهت به سوی خداست و اخلاص در کردار و گفتار شرط کامل شدن آن می باشد و ترک گناهان کوچک و بزرگ در این مسیر از واجبات است.

۷. از شروط دیگر صحیح بودن این راه آن است که خلوت کردن را دوست داشته باشی و قلبت از غیر خدا روی برگرداند و خلوت صحیح انس و الفت را به بار می آورد؛ و الفت صحیح منجر به دوست داشتن می شود؛ و محبت صحیح هم شناخت به همراه می آورد؛ و شناخت صحیح نیز باعث علم به صفات محبوب می گردد.

۸. خلوت و جلوت من تنها تو و نشانه های عظمت توست!

۹. از نشانه های درستی اوایل این راه، تواجد صحیح است و تواجد صحیح نیز، وجد صحیح را به دنبال می آورد.

۱۰. به احوالات تکیه مکن و سعی کن قلبت به سوی مقامات باشد، چون حال برای لحظه ای بر قلب وارد می گردد و از بین می رود اما نور مقام در قلب باقی می ماند تا اینکه سالک را از مقامی به مقامی والاتر عروج دهد.

در باب ذکر و ذاکر و خلوت:

۱. اگر با قلبی خالی از غیر خدا در خلوت به ذکر او مشغول شوی، برای تو بهتر است از اینکه به قصد شهرت و جاه طلبی به دیگران سرگرم شوی.
۲. گر یادت کنم بر عشقم افزاید، و چنانچه یادم کنی بر عزت و شوکت افزون گردد.
۳. یاد تو در نهانگاهم مرا از شیطان دور سازد.
۴. تنوع در اذکار و اوراد بعد از تمکین یافتن، نفس را از اغیار باز می دارد.
۵. نور ذکر مقرر شهوات را در قلب می سوزاند.
۶. گر او را در خلوت خویش یاد کنی بهتر است از اینکه با تمکین حاصل از ذکر در جمع و با امکان وجود ریا یادش کنی!
۷. یاد خداوند متعال یاری گر توست، از یاد کردنش باز نایست تا این یاری رسانی قطع نگردد.
۸. راز نهفته ی ذکر همیشگی بودن آن است، و راز آن نیز حضور خداوند متعال در ذکر می باشد. چه بسا سالکی او را با تغییر احوالات خویش یاد کند و چه بسا با استقامت بر مقامش و شاید هم سالکی خداوند متعال را با استقامت بر مقام و به تحقیق ذکر گوید که این حالت همان حضور می باشد! و ممکن است سالکی او را با شهود یاد کند که خود همان حالت جمع یا فنا است و راز این دسته همیشگی بودن ذکر و حضور قلب می باشد. پس اسقرار بر مقام بدون دوام بر آن و تحقیق بدون حضور ممکن نمی گردد.
۹. نبایست خیال ترس به دام ریا افتادن تو را از ذکر کردن باز دارد و بدان که دست کشیدن از ذکر همان خیال کاذب است زیرا ذکر زبانی گشایشگر ذکر قلبی می باشد!
۱۰. بی گمان دست کشیدن از ذکر حایلی میان تو و مدد می گردد!
۱۱. انسان ذاکر کسی است که با قلب و زبان خویش بر همه جوانب ذکر در نهان و آشکار خود مداومت می کند.
۱۲. احوالات ذکر خویش را با خود را قرار دادن در موقعیت دیگران نابود نکن چون این کار تو را از حضور قلبت با خداوند باز می دارد.

۱۳. هنگامی که دلت به فکر مخلوقات غافل است در خلوت خویش خالق را با زبانت یاد مکن چون او را با این حالت یاد کردن و حب بزرگ داشت مخلوق به جای خالق، نوعی شرک به شمار می آید.
۱۴. هنگامی که باری تعالی را یاد می کنی مخلوقات را از یاد خود ببر چون هر ذکری که خداوند متعال در آن حضور نداشته باشد، به صورت ارادی یا غیر ارادی اغیار در آن وارد می گردند.
۱۵. بسیار ذکر گفتن قلب باعث پرنور گشتن راه می شود.
۱۶. چه بسا گاهی خداوند تو را بدون اراده ای از طرف تو به یاد خویش وادار نماید، پس تو در این هنگام بایستی به صورت ارادی به ذکر وی مشغول گردی.
۱۷. هر چقدر که ذکر کردنت برای خداوند خالص باشد به همان اندازه احوالات درونی تو خالی از عیب و نقص می شوند.
۱۸. الله متعال بهره هایی از ذکر را نصیبت می گرداند تا لحظاتی توفیق بودن با خودش را به تو ببخشد پس در این هنگام که حضور با او برایت عیان گشت، آثار و نقش ها از قلب پاک می شوند.

در باب اخلاص، یقین، اراده و نیت:

۱. اخلاص: همان روح اعمال و جلا دهنده ی آن است و از ناخالصی ها را از آن دور می گرداند. اخلاص عبادتی قلبی و خاص الله متعال است و جز او هیچ احدی از اسرار آن باخبر نیست. اخلاص نور است و رازی از رازهای او تعالی می باشد که آن را به هر آنکس که دوستش داشته باشد واگذار می کند.
۲. هرکس در یقین خویش خالص باشد، توحیدش نیز خالص می گردد و اخلاص در یقین یعنی زندگی به خاطر الله متعال باشد نه برای نفس و دنیا!
۳. اراده در سیر و سلوک باعث ایجاد اشتیاق، می گردد، اشتیاق نیز موجب نزدیکی به محبوب، و این نزدیکی نیز محبت را به دنبال دارد و اخلاص مراقبت را در پیش دارد و مراقبت خود رکنی اساسی ارکان احسان است و احسان یعنی اینکه: خداوند را چنان بندگی کنی که گویی او را نظاره می کنی و اگر نتوانی او را ببینی پس این را در نظر داشته باش که او تو را می بیند. {رواه مسلم و بخاری}
۴. پاک کردن نیت از داعیان به سوی شرک و هوس، شرطی از شروط اخلاص می باشد.
۵. راست بودن در عزم شرط تکمیل کننده نیت است، و عزم همان همت و اراده ی سرچشمه گرفته از قلب برای کاری است که خود را بر انجام آن وادار ساخته ای.
۶. سعی کن در هر چیزی نیت کنی؛ تنها بخاطر الله بپوش، تنها بخاطر الله بنوش، تنها بخاطر الله بخواب، تنها بخاطر الله خود را خوشبو کن، تنها بخاطر الله سخن بگو، تنها بخاطر الله حرکت کن و همینگونه تمام کارهایت، آشکار و نهانت، دنیا و قیامتت برای الله و بخاطر او باشد.
۷. یکی از نشانه های ناخالص بودن نیت، جمع وابستگی ها و موانع در قلب است.

فصل دوم:

تقدیم به برادران، پسرانم، خواهران و دخترانم، دانش آموزان مدرسه طریقت قادری طالبانی.

فرزند طالبانی

هم نشینی، شیخ، مرید، عیب های نفس، اغیار، لذت های نفسانی:

۱. همنشین کسی مشو که تو را از الفت گرفتن و بزرگداشتن خداوند متعال باز می دارد!
۲. شیخ نادان در این طریقت کسی است که خود را مقدم بر دیگران می داند و با کردار و گفتار بر آنها تکبر می ورزد.
۳. در این راه با جاهلان همنشین مشو، چون هم صحبتی با آنها موجب مشغول شدن و دوری از حق و باز ماندن از راه می شود.
۴. شیخی که کارهای خویش را ارزشمند و اعمال دیگران را زشت بشمرد، خیری در همراهی او نیست.
۵. از نشانه های راستی شیخ با الله متعال این است که چشم طمع خویش را از مردم بردارد و بدون هیچ چشم داشتی به آنها نیکی کند و از بدی هایشان بگذرد و عیب هایشان را بپوشاند همانگونه که پیامبر می فرماید: هرکس که عیبی از عیب های برادرش را بپوشاند، خداوند متعال عیب های او را در دنیا و قیامت می پوشاند.
۶. با افرادی که ادعاهای دروغین کنند همنشین مباش چون اینان تو را از راه به در می کنند و با هوای نفسانی خود گمراهت می سازند زیرا این اشخاص گمان می کنند که بر راه درست قرار دارند.
۷. ای کسی که ادعای همنشینی داری بدان که یکی از شروط صحت همنشینی این است که خدمت کنی نه اینکه خدمت شوی و اینکه بدون چشم داشت به آنها خوبی کنی و به آنچه که در اختیار دارند طمع نوری.
۸. شیخ در ابراز ارادت خویش راستگو نمی باشد تا زمانی که خواسته های نفسانی خود را زیر پای نهد زیرا که هرآنکس نیت خود را از ناخالصی ها صیقل بخشد رابطه اش با خداوند متعال پاک می گردد و در نتیجه زهد و تقوایش با صفا می شود و نسبت به دنیا بی رغبت گشته و به آخرت روی می آورد.
۹. شیخ شدن با خودپسندی، دیگران را به نادانی متهم نمودن، حب پیروزمندی تنها برای خویش، شکستن حرمت مشایخ دیگر و خود را با گفتار و کردار بر دیگران برتر دانستن نیست بلکه شیخ حقیقی کسی است

که عیب ها را می بیند اما می پوشاند، نسبت به هم کیشان خود متواضع و از علاقه مندی ها و لذت های نفسانی و دنیوی دست برداشته است.

۱۰. شیخی که دائما توجه اش به دیگران جلب شود و از خدا غافل باشد، واصل نمی گردد و کسی که به دروغ ادعای طریقت کند موفق نمی شود.

۱۱. در راه خود با شیخی که مشیخت خود را ارثی به دست آورده است، همراهی مکن چون شیخ حقیقی کسی است که راه علم و معرفت را در پیشگاه بزرگان پیموده باشد و به حول و قوت الهی و با اجازه او عالم شده باشد و نسبت به نفس و عیب های آن، شیطان و راه های آن، دنیا و شهوات آن شناخت کافی داشته باشد.

۱۲. برحذر باش از همنشینی شیخی که سنت پیامبر را رها ساخته، در احوال و گفتارش خود را با تقوی نشان می دهد در حالی که سرتاپایش را هوا و هوس فرا گرفته است.

۱۳. از نشانه های پشت نمودن شیخ در طریقت، تلاش وی برای به دست آوردن جایگاهی است که در آن تعظیم شود و اینکه مردم از او تعریف و تمجید کنند و امور غیر مرتبط به خودش را کوچک می شمرد و تنها کارهای خودش را مد نظر دارد.

۱۴. با شیخی منشین که ادعای طریقت و عرفان را دارد در حالی که نادان و مغرور است و از آنچه که می گوید آگاهی کافی ندارد. خلوتش آشکارا و آشکار شدنش با غفلت همراه می شود و تصمیماتش بهره ای از خواسته های نفسانی را در خود جای داده است. در اغیار و شواهد فنا گشته و شهودش دنیا و شهوات آن است. وحدت او کثرت، آزادیش در زندان و زندانش هوس اوست. پرهیزگاریش آرزوهای دور و دراز و دنیای او همان آخرتش می باشد و قصد و عزم او همواره با رخصت و سهل انگاری همراه است و هم و غمش روی آوردن مردم به اوست و اهمیتی برای حضور و تمکین بر مقامات قائل نیست. نه صفای درون و نه شوق دیدار حق تعالی را در دل دارد. نه هیچ عشقی و نه واگذاری امور خود به خداوند متعال. تنها با مردم همبستگی دارد و جز به ضرورت از آنها جدا نمی شود. بدان که این افراد شبح های طریقت اند و مانع نور الهی می شوند و برای مرید مایه بد سگالی اند پس به شدت از آنها برحذر باشید!

۱۵. از دیگر نشانه های پشت کردن شیخ این است که مشغول خدمت به کسی شود که خدمت نمی کند، با کسی همنشین می شود که همنشینی نمی کند، کسی را دوست می دارد که عشق نمی ورزد و با کسی دوستی و الفت می کند که انس نمی گیرد.

۱۶. از عیب های شیخ در طریقت این است که در خلوتش دچار غفلت و در میان مردم دچار ریا می گردد؛ چشم به اموال و دارایی یاران و دوست داران خویش دارد و همنشین های نیازمند و فقیر و مخلص خود را ترک می گوید.

۱۷. برحذر باش از همنشینی شیخی در این طریقت که برتری دیگران را در علم و خدمتگزاری منکر شود. چون هرکس که فضل دیگران را انکار کند به یک سری ناراحتی ها و نگرانی هایی مبتلا می گردد که او را از خداوند متعال غافل می سازد، به فتنه هوس های نفسانی دچار و بسیار ناآرام و بی طاقت می گردد، دست تنگ و بخیل و در زندان نفس خویش گرفتار می شود و جز بغض و خشم و کینه در درون خود چیزی نمی یابد.

۱۸. شیخی که با نزدیکان خویش سر جنگ دارد، از حقوق و تکالیف خود نسبت به آنها کوتاهی می کند، از مواضع خطیر و خطرناک طریقت و اصول و روش های تربیت و از عیب های نفس و درمان آنها بی خبر باشد؛ چنین کسی هم و غمش شکم و جمع کردن مال و اسراف در آن است پس همنشین او مباش.

۱۹. از همنشینی با شیوخی درباری و حکومتی پرهیز کن چون هم صحبتی ایشان نابودی و زیانمندی، بریدن از طریقت، فنا شدن در دنیا و خذلان و خواری در قیامت را به دنبال دارد.

۲۰. چون شیخی با نادانی خویش در میان تو و الله متعال جدایی افکند فوراً او را ترک بگو و درگاه حق تعالی را بجوی.

در باب مرید و سالک:

۱. از نشانه های پشت کردن مرید گشتن به دنبال عیب های برادرانش و حب آگاهی یافتن بر رازهای آنها و عدم حفظ حرمانشان می باشد.
۲. از صفات مرید جستجو به دنبال فضایل اعمال و همچنین تفکر بر واردات و اشتیاق نفس برای به شکار کردن نتایج حاصل از آن است.
۳. از بایدهای درست بودن یقین برای مرید این است که در هر حال طبق خواسته حق تعالی زندگی کند.
۴. آفت مرید در این راه نادانی وی نسبت به الله متعال همراه با غرور نفس می باشد.
۵. اراده و نیت مرید باعث بیداری و استقامت بر آن می شود و بیداری نیز همانگونه که چراغ تاریکی های غار را روشن می کند، قلب را نیز از تاریکی های نفس رهانیده و آن را نورانی می گرداند.
۶. از دیگر نشانه های پشت کردن مرید از خود راضی بودن و ترجیح دادن خود بر دیگران، روی آوردن به شهرت و حب خودنمایی می باشد.
۷. عذر آوردن برای دیگران از آداب مرید است.
۸. از دیگر نشانه های عقب گرد مرید در این راه ضایع نمودن وقت در چیزی است که هیچ سودی برایش ندارد و همچنین حب ریاست طلبی و خوشحالی از اینکه مردم به او روی آورند در حالی که خودش از حق تعالی روی گردان است.
۹. ای مرید همانا ازدیاد وسوسه ها در قلب مانع ورود احوالات رحمانی و ملکوتی شده است.
۱۰. در ابتدا هنگامی که هواهای نفسانی خود را ترک نمودی تو مرید هستی و زمانی که حق تعالی تو را دوست داشت و به خودش نزدیک نمود در نهایت مراد می شوی.
۱۱. مشغول شدن به دیدار مخلوقات به جای دیدار حق تعالی مانع نور این راه از تو می شود.
۱۲. مرید انواع مختلفی دارد: بعضی از آنها در سرکوب کردن نفس خویش نمی کوشند و هرآنچه نفسش درخواست کند هوس می کند و در نتیجه به درکات شر گرفتار و نابود می گردد. نوعی دیگر مریدی است که در این راه قرار گرفته است اما اغیار نفس او را به خود مشغول می کند و از شهود حق تعالی باز می ماند. مریدی دیگر لغزشگاه های این راه را جستجو می کند تا اینکه در درکات آن گرفتار نیاید در حاصل

بدون علم و حکمت و درایت در این راه تلاش می کند و گمان می برد که به مقصد رسیده است در حالی که توهمی بیش نیست. و همینطور مریدی واقعی نیز وجود دارد که رهروی این راه گشته و با علم و معرفت در آن سعی می کند.

۱۳. حسن ظن به خداوند متعال از نشانه های روی آوردن مرید به او تعالی می باشد.

۱۴. غفلت از مواضع خیر و برکت، برتری جویی برای خود و حب آگاهی یافتن بر عیوب دیگران از علامات پشت کردن مرید است.

۱۵. مشغول شدن به نعمت به جای روی آوردن به صاحب نعمت از نشانه های عقبگرد تو از حق تعالی می باشد.

۱۶. مشاهده نعمت های صاحب نعمت از صفات مرید است و اگر چنانچه به خاطر دیدن صاحب نعمت نفس خود را از این نعمت های دنیوی بازدارد، مراد می شود و در این صورت جز صاحب نعمت را نمی بیند.

۱۷. کنار گذاشتن عزم و اراده و گشتن به دنبال رخصت های مختلف، دائما از نشانه های عقب نشینی مرید می باشد.

۱۸. هرگاه رخصت برای تو به عزم و اراده تبدیل شود، تمام وجودت اراده می گردد اما نانچه عزم و اراده برای تو به رخصت مبدل گشت تمام وجودت رخصت می شود.

۱۹. عزم و اراده ستونی اساسی و بنیادین از ستون های طریقت است پس هرآنکس که صاحب اراده نباشد طریقتی برای او وجود ندارد.

۲۰. تغییر حالات در اراده و تصمیم گیری ها از صفات مرید و این تغییر در احوالات و مقامات از صفات سالکین می باشد.

در باب عیب های نفس و مذلت های آن:

۱. از پستی های نفس در نزد سالکان وانمود کردن به کرامات خویش در میان مردم و برشمردن الهاماتشان برای آنهاست.
۲. از دیگر ذلت های نفس از خود راضی بودن و حب شهرت و معروف شدن می باشد.
۳. از دیگر عیوب نفس تنبلی کردن در فرایض و وانمود کردن به نوافل و عبادت های مستحب در میان مردم است.
۴. از عیب های دیگر نفس زیاده روی در دوست داشتن اختلاط با مردم و سرگرم شدن به آنها بدون هیچگونه فایده ای می باشد.
۵. جذب کردن مردم به سوی خویش با استفاده از زبان بازی از پستی های نفس می باشد. پس با کسی که پرحرفی کند، گوشت برادرانش را بخورد، زهرش را با طعنه زدن به آنها تزریق کند، بدون علم فتوی دهد و در آنچه که می گوید از خداوند پروا ندارد، همراه مشو و از او برحذر باش.
۶. از عیب های دیگر نفس این است که در واردات غرق شوی و اسیر زندان احوالات و مقامات خویش شوی.
۷. از عیب های دیگر نفس دگرگون شدن نیت ها در قلب و دائما به دنبال دست یافتن به واردات و احوالات می باشد.
۸. از عیوب دیگر نفس جستجو در عیب های دیگران است در حالی که خودت دارای عیب هستی و اینکه خود را برتر از فقراء بدانی و سعی در راضی نمودن ثروتمندان به خاطر اموالشان داشته باشی.
۹. از عیب های دیگر نفس برای استقامت نداشتن بر نیت های پسندیده قلبی است تا جایی که نیت های نفسانی بر آن چیره شود.
۱۰. از عیوب دیگر نفس برای سالکین فنا در مقامی است که از آن خارج نشود و به مراتب عالی تر صعود نکند.
۱۱. از عیوب دیگر نفس برای سالکین ادعای دست یافتن به مقام می باشد در حالی که همچنان در زندان احوالات گرفتار است.

۱۲. از عیب های دیگر نفس بدی کردن به مردم، سوء ظن داشتن به آنها و برتری جویی بر ایشان می باشد.

۱۳. از دیگر عیب های نفس تنبلی کردن و سستی و اظهار به ناتوانی و فقر است در حالی که توانمند هستی و می توانی کار کنی و ببخشی.

۱۴. از دیگر عیب های نفس این است که به جای خداوند متعال به مردم مشغول شوی و به دروغ خود را برای آنها کوچک کنی و با زحمت خود را نزد آنها فقیر نشان دهی و آگاهانه اظهار ذلت و خواری کنی؛ بدان که همه اینها مانع حضورت بر درگاه باری تعالی خواهد شد.

۱۵. در کارهایت تخیلی عمل نکن چون وهم و خیال عیبی از عیوب نفس می باشد.

۱۶. ادعاء داشتن از خیالات است پس بدون دلیل ادعای چیزی نکن چون ادعاء کردن از عیب های نفس است.

۱۷. متهم کردن دیگران به نادانی در حالی که خودت از آنچه که می گویی بی آگاه باشی، از عیب های نفس است.

۱۸. از عیب های نفس این است که خوبی های خود را ببینی اما از جایگاه بدی هایت بی خبر باشی.

۱۹. از دیگر عیب های نفس این است که به دنبال مواضع خیانت باشی و از عهد و امانت فاصله بگیری.

۲۰. از عیب های دیگر نفس این است که خودت را اسیر گردش کائنات ببینی و قابلیت به مخلوقات غل و زنجیر شده باشی.

در باب اغیار و موانع راه:

۱. هرچقدر که قلبت به غیر خدا سرگرم شود، الله متعال تو را از مشاهدات باز می دارد. پس هرگاه به سوی غیر خدا روی آوری تمام کائنات نیز تو را به سوی آن سوق می دهند چون به جای خداوند متعال به آنها وابسته شده ای.
۲. نور معرفت به علت زیاد شدن اغیار در قلبت از تو منع می شود.
۳. نزدیکی تو به اغیار دوری تو از الله و نزدیکی به الله دوری تو از اغیار را به دنبال دارد.
۴. هرگاه قلبت از اغیار پاک شد، انوار زیبایی و عظمت و شکوه الهی بر تو تابیده می شود.
۵. اجتناب از کارهای بی فایده و بی ارزش دلیلی است بر از میان رفتن نقص های تو و شروعی است برای شناخت خداوند متعال.
۶. دوری گزینی تو از هر چیزی غیر خدا فرار تو به سوی خداوند متعال می باشد همانگونه که حق تعالی می فرماید: {ففروا الی الله} ذاریات ۵۰.
۷. سلامت راهت به هنگام سیر و سلوک نشان دهنده این است که تو خود را برای او خالص نموده ای.
۸. پافشاری بر گناهان کوچک تو را به ارتکاب گناهان بزرگ می رساند.
۹. هرکس درون خود را از غیر الله حفظ کند، خداوند ظاهر او را از لغزش ها ننگه می دارد.
۱۰. به علت اینکه شواهدی بسیار در قلب تو وجود دارند نفس تو را از مشاهدات باز می دارد.
۱۱. در خلوتگاه خود مخلوقات و غیرالله را از قلبت دور کن تا اینکه به معیت او در آیی و از دوست داران وی شوی.
۱۲. همانا به علت بسیار توقف کردن در راه از رسیدن باز می مانی.
۱۳. ذره ای از اغیار تو را از حضور به پیشگاه خداوند باز می دارد. دوام بر حضور همان حضور واقعی است و سر آن می باشد.

۱۴. در مسیر خود با شیخ جاهل و نادان به او امر الهی همراه مشو چون او تو را با خیال پردازی های خویش از انوار برکت این راه باز می دارد و با بیهوده کاری های خود در طی کردن مراحل سیر و سلوک مانع می شود.

۱۵. یکی از موانع این راه این است که تو به جستجوی مشاهدات باشی در حالی که طی کردن مقامات را کامل ننموده ای.

۱۶. همانا لذت بردن از حضور در خلوت ممکن است تو را متوقف کند؛ پس به آن توجه نکن چون همیشگی بودن حضور و صفای آن به خالی کردن خود از ناخالصی ها بستگی دارد.

۱۷. اهتمامت به دیگران برای اصلاح کردن گفتار و رفتار آنها در حالی که خود بویی از آن نبرده باشی دلیلی بر اشکالات نفست در این راه می باشد.

۱۸. از دیگر موانع این است که به نیت دست یافتن به شهرت خواستار خلوت باشی و زبان خلوتت ادعای زهد کند در حالی که به تو به کسی دیگر روی آورده ای و نفست اسیر آسیاب شهوات می باشد.

۱۹. خودبینی مانع دیدن نور ایمان می گردد و نور ایمان مسیر را برای تو روشن می گرداند و تو را از بندها و وسوسه ها می رهاند.

در باب خواسته های نفسانی، حيله های شیطان، دنیا و زینت های آن:

۱. بازداشتن نفس از وسوسه از صفات مریدان می باشد و گرفتن نفس از توجه به احوالات و مقامات از صفات سالکین است و بازگرفتن قلب از اغیار از صفات عارفان و باز داشتن قلب از نظر کردن به سوی مشاهدات از صفات واصلین می باشد چس اگر چنانچه به خواست او باشی نه به اراده خویش، تو را بر آن استوار کرده و خود را به تو شناسانده و بدون اینکه خودت خواسته باشی ملکوتش را به تو می نمایاند.
۲. مقطوع و جامانده کسی است که نفسش او را با ارتکاب گناهان بازداشته است و موصول کسی است که حق تعالی او را به وسیله ی توبه به خود وصل نموده و محبوب کسی است که اغیار در مقابل او پوششی شده اند.
۳. چگونه ادعای وجد می کنی در حالی که اسیر پستی ها گشته ای؟ یا چگونه خواستار وصل هستی در حالی که قلبت با غل و زنجیر اغیار بسته شده است.
۴. مادامی که با نفست باشی جامانده ای و هنگامی که خداوند تو را از شر نفست به فنا رسانید بدان که به همت خودت نبوده و بلکه او اراده نموده است.
۵. کسی که خواستار خواهش های نفسانی است مردم را به سوی خود می کشاند نه به سوی حق تعالی.
۶. مادامی که در خلوت خویش با مردم باشی بدان که در بند هوا و هوس خود هستی.
۷. لباس خواهش های نفسانی را از تن نفست در بیاور که نکند شیطان بر قلبت اردو بزند و از جمله همنشینان او شوی.
۸. هرچقدر از نفس دور شوی به حق تعالی نزدیک می شوی و بالعکس. و مادامی همراه با نفس باشی از خداوند متعال محبوب شوی پس ببین که در کجا قرار داری.
۹. ترک خواهش های نفسانی از وظایف اولیه می باشد و بر دو نوع می باشند: خواسته های پنهانی که در آرزوهای نفسانی و متعلقات آن وجود دارد مانند میل به مورد توجه قرار گرفتن از طرف مردم و همچنین خواسته های آشکار که همانا وابستگی به دنیا و غرق شدن در آن می باشد.
۱۰. خواهش های نفست را از عبادات، شرک و نفاق را از قلب، خواهش های زبانت را از بیهوده گویی، و سیروسلوک خود را ریاء بزدا.

۱۱. هرگاه از نفس خودت در امان ماندی باز هم از شیطان برحذر باش چون نفس از نخجیرگاه های شیطان است.

۱۲. نگذار که شیطان چنان به تو الهام کند که به هنگام ذکر در حضور حق تعالی نیستی. چه بسا هر لحظه نسیمی از نسّمات الهی تو را جذب کند و در جمله حاضران قرار دهد.

۱۳. نباید بگذاری که در مسیر راهت شیطان راهی تخیلی را برایت نمایان کند که چنان گمان کنی راه حقیقت می باشد و درحالی که سرابی بیش نباشد. در مسیر راه خویش علمی صحیح ، ادبی آراسته، احوالی بیدار، نفسی ذلیل و فقیر، و قلبی سالم که در آن نور توحید باشد به همراه داشته باش.

۱۴. آگاه باش که دنیا تو را به خود مشغول نکند و از خدای متعال غافل سازد چون تنها بایستی به او تعالی مشغول و از خود بیرون شوی و تنها برای او و به خاطر او خواستار حق تعالی باشی.

۱۵. دنیا آینه آخرت است پس اگر چنانچه آینه دنیا را برای دیدن آخرت استوار گردانیدی، حقیقت آخرت را می یابی و هرگاه آینه دنیا را برای دیدن دنیا به پا داشتی در این دنیا هلاک و در آخرت زیانبار خواهی شد چون دنیا کشتزار آخرت است.

۱۶. علم، خشیت و عمل، تقوا را به دنبال دارد و تو در میان آنها قرار داری. اولین درگاه تقوی زهد و ورع است و اگر به علمت عمل نکنی گمراه می شوی و خود و دیگران را به و هم می اندازی، دچار لغزش شده و از مسیر منحرف می شوی و هم خود و دیگران را به هلاکت می افکنی همانگونه که آب گردد و خاک مانده بر سنگی صاف را می شوید.

فصل سوم:

فنا، شهود، تجرید، شهوت، واردات، عارف، زهد و قلب

تقدیم به روح پدرم استاد مکتب نوگرایی در مناره ی طالبانی، آن خداشناس و عالم پرهیزگار، شیخ عبدالرحمن ثانی طالبانی.

فرزند طالبانی

فنا و بقا، جمع و شهود، تجرید و تفرید:

۱. اگر در خودت مدد آن ذات پایدار را مشاهده کنی دیگر از شهود محض خودت بیرون می شوی.
۲. یاریگری صفات حق تعالی را مشاهده کن تا آثار شهودش را در تمام عالم هستی ببینی.
۳. بر فنای وجودت پایدار باش تا پایداری شهودش را دریابی.
۴. فنا همان ناچیز گردانیدن موجودات با شهود حق تعالی در قلب می باشد و درجاتی دارد:

اول: ثابت قدم بودن بنده در توحید

دوم: شهود حق تعالی در توحید افعال و اسماء و صفات

سوم: غرق شدن در شهود او تعالی در این مورد که تمامی موجودات با دستور خداوند متعال و تدبیر و مشیت وی پا برجا هستند.

۵. چگونه خواستار وحدت شهود هستی درحالی که محل کثرت شهود گشته ای؟ یا چگونه مقام وحدت شهود را در خلوت خود طلب می کنی درحالی که در میان مردم با کثرت شهود همراه شدی؟!

۶. جمع همان شهود حق تعالی بدون حضور مخلوقات است و فرق همان شهود مخلوقات است به یاری حق تعالی بدون اینکه مخلوقات مانعی در مقابل مرید شوند. این همان فرق نورانی است و فرق ظلمانی یعنی غفلت از حق تعالی و بقاء همان به کمال رسیدن شناخت و معرفت می باشد.

۷. خود را با مجاهدت از نفس و با پرهیزگاری از دنیا و از آنچه که در دست مردم است فانی کن.

۸. هرگاه تو را از شهود نفست خویش بیرون کرد بدان که تو به او روی آوردی!

۹. وحدت الشهود یعنی با تمام وجود غرق شدن در مشاهده حق بدون حضور خلق.

۱۰. تجرید مرید یعنی خالی شدن او از شهود و سوسه ها و دل مشغولی ها و تجرید سالک یعنی تخلیه او از شهود احوالات و مقامات!

۱۱. تجرید در قلب یعنی همان روی گردانی قلب از شهود علاقه مندی ها و وابستگی های دنیوی و مشغول شدن به حق تعالی نه غافل ماندن از او! و آن بر دو نوع است: اول: تجرید در مقام جمع است که همان طی کردن و بالارفتن از مراحل تجرید و تجرد می باشد به گونه ای که در قلبش به جای آثار و رسوم شهود حق تعالی در آن تجلی گردد. دوم: فنا شدن در تجرید از شهود تجرید که همان فنا شدن از هر آنچه غیر حق تعالی است.

۱۲. تفرید همان اعلان یکتایی حق تعالی با گذشتن از آنچه غیر او از موجودات است و آن نیز درجاتی دارد: اول: خالص گردانیدن نظر به سوی حق تعالی بدون هیچگونه ناخالصی می باشد که همان اخلاص به سوی اوست. دوم: توجه به حق تعالی می باشد که همان کمال صدق می باشد. سوم: توجه از حق تعالی است که همان پیروی از او در امر و نهی و بخشیدن و منع کردن می باشد. چهارم: خالص گردانیدن توجه از شهود توجه است که همان پاک و خالص شدن برای حق تعالی به یاری او و بر اساس خواسته اش می باشد که او نیز همان واصل به الله متعال می باشد.

در باب شهوت و انواع آن:

۱. شهوت پنهانی برای عالم: آن است که به دنبال مواضع خودخواهی در عملکردش می‌گردد! و شهوت پنهان برای سالک: این است که به دنبال موقعیت‌های لذت بخش در احوالات و مقامات است و شهوت مرید: گشتن به دنبال لذت‌های نفسی است و شهوت پنهان برای زاهد: سعی در آشکار کردن زهدش برای دیگران است و شهوت واصل: این است که به مشاهدات خویش توجه کند چون این توجهات همان اسارت‌ها و سستی‌ها و غفلت‌هاست؛ اسارت برای سالک، سستی و کاهلی برای عارف و غفلت برای واصل می‌باشد.
۲. وابستگی قلبت به واردات و فراغت یافتن برای افشای مکاشفات خویش از شهوات می‌باشد.
۳. یکی از شروط مرید کامل این است که به هنگام روی آوردن به انوار الهی شهوتش را ترک می‌گوید و به دنبال مواضع اغیار نمی‌گردد.
۴. آگاه باش از این که در راهت شهوت پرستی را به همراهی خویش برگزینی که هر لحظه عمرش را در به دست آوردن شهوات سپری می‌کند.
۵. نشانه‌ی شهوت‌تر عبادات این است که به هنگام به پا داشتن آن دیگری را مد نظر داشته باشی و به هنگام شروع آن در خلوتت دچار سستی شوی.
۶. از دیگر شهوات این است که ادعای حضور قلب را به هنگام ذکر داشته باشی اما قلبت تنها به دنبال دست یافتن به حالت وجد باشد.
۷. حب افشا سازی اسرار از شهوات می‌باشد و افشاگر راز مورد بخشش قرار نمی‌گیرد چون این کار خیانت است.
۸. پرحرفی و در صحبت دیگران زدن از شهوات است و خوب گوش دادن به دیگران از ادب می‌باشد و حب شهوت سخنرانی تو را از لذت عبادت و دست یافتن به اسرار باز می‌دارد.

در باب واردات و خطورات قلبی، کشف و مشاهدات:

۱. چه بسا وارداتی بر قلب وارد شوند اما به خاطر وجود اغیاری که بر آن سرشته شده اند از همان جایی که آمده اند برگردند.
۲. و چه بسا به علت غفلت قلبت احوالی وارده باعث شود که از ذکر و یاد خدا باز بمانی!
۳. واردات انواعی دارند: وارد الهی، وارد ملکوتی، وارد شیطانی و وارد نفسانی.
۴. چه بسا قلبی غافل به هنگام غفلتش با واردات و خطوراتی به جنب و جوش در بیاید و از حضور با الله متعال باز بماند.
۵. آگاهی یافتن تو بر واردات به این علت است که مقامات را تکمیل نکرده ای.
۶. هنگامی که واردات صحیح بسیار گردند، قلب پر از نور معرفت می گردد.
۷. خطوره ای صحیح قلب مرید را در راه روشن می گرداند و ذکری صحیح، خطورات پسندیده و خطورات ناپسند را از همدیگر جدا می کند.
۸. تو را با وارد وصال گرامی داشته تا از فنای وجودت به سوی بقای در شهودش بیرون کشد.
۹. همانا تو را با واردی هشدار دهنده گرامی داشته است تا تو را از تاریکی بردگی به نور آزادی و از پوشش غفلت به نور بیداری خارج گرداند.
۱۰. با لطف و احسان خود بر تو ذکر را وارد می گرداند تا تو را از زندان وجودت به سوی بوی خوش واردات رها سازد.
۱۱. اینکه از عیب های پنهان خویش آگاهی یابی برای تو بهتر است از اینکه بر واردی از واردات خویش اطلاع پیدا کنی.
۱۲. در خلوت و گوشه گیری خویش مقام کشف و مشاهده را درخواست نکن بلکه مقام انس و رضا را طلب کن.

۱۳. از ریاضت کشیدن بسیار کشف بر تو وارد می گردد پس آگاه باش که تو را مغرور نسازد که از خداوند متعال مشغول شوی و به دام نفس گرفتار آیی و با هوا و هوس آن همراهی و به ادعاهایش دعوت کنی چون در این صورت هم خود هلاک خواهی شد و هم دیگران را نابود خواهی ساخت.

۱۴. از الطاف الهی این است که تو را بر بعضی از انوار آگاه می سازد تا به وسیله ی آنها برخی از پوشش های قلبت را که به موجودات مشغول گشته است و نفست را که در زندان هوا و هوس گرفتار آمده رفع کنی.

در باب زهد، هجرت، ادب و ولایت:

۱. از دنیا دل ببر تا به آخرت برسی و به مردم دل نبند تا رضایت آنها را به دست بیاوری؛ و از اعمال دون مایه بپرهیز تا به خودت برسی و از تمام اینها دوری کن تا به رضایت حق تعالی نایل گردی.
۲. زهد پیشه کردن در دنیا محبت آخرت را در پی دارد و شناخت نیز انس با خداوند را به دنبال دارد و عمل باعث ثبات می شود و ثبات نیز صفتی لازم برای حرکت سالک به سوی الله متعال می باشد و انس همان زدودن هم و غم از قلب است.
۳. زهد هجرت قلب به سوی آخرت و روی گردانی آن از دنیا می باشد با اینکه در آن زندگی می کند.
۴. فرار همان هجرت به سوی خداوند متعال است و این هجرت به یاری او و به خاطر او تعالی از کاملترین هجرت هاست.
۵. رعایت کردن ظاهر و باطن در خلوت و آشکار بر اساس خواسته الهی از آداب می باشد و از ادب عام این است که بر خواسته او شکیبایی شود و ادب خاص تسلیم شدن در مقابل اراده اوست و ادب خاص الخواص رضایت از اراده ی او تعالی می باشد.
۶. چگونه ولی و محبوب حق تعالی می شوی در حالی که ولایت الهی را بر خودت تضمین نکرده ای؟ ولایت الهی یعنی یاری و تایید او و اینکه تو را دوست بدارد و ولایت و دوستی تو این است که با ایمان و تقوی تحت فرمان ولایت او باشی.

در باب عارف، واصل، طی و افتقار:

۱. عارف کسی است که توحید حق تعالی را دریافته و در توصیف او غرق گشته است و همواره او را وصف می کند و واصل کسی است که توحید حق تعالی را با شهودش بشناسد و او را وصف و به یکتایش اقرار کند.

۲. واصل کسی است که خداوند متعال او را به خود رسانیده باشد و لذت حب غرق شدن در عظمتش را بدون روی گردانی قلبش از مشاهدات خویش، به او چشانیده باشد. پس با او و به سوی او می نگرد.

۳. عارف کسی است که اشاره ای در نزد او وجود ندارد، فرق او از جمعش و جمع او از فرقتش او را از حق تعالی باز نمی دارد چون او هم حق تعالی و هم مردم را می بیند و با همراهی مردم به سوی حق گام بر می دارد.

۴. چه بسا سالکی در ابتدا مرتکب خطا و لغزش گردد اما واصل اینگونه نیست؛ چون او کسی است که الله متعال او را به خود رسانیده و عارف نیز کسی است که حق تعالی را شناخته و به یاری او به سوی شناختش به پیش می رود.

۵. اولین مرحله سلوک این است که بر اساس خواسته ی او باشی و آخرین مرحله نیز بر طبق مراد او بودن است. اولین راه عام و همگانی صبر بر خواسته اوست و راه خاص نیز رضایت بر خواسته اش با اراده او تعالی می باشد و عارف کسی است که جز به خواسته ی او نمی جنبد و به یاریش به سوی او در حرکت است.

۶. طی عارف این است که زندگی را با چشم بصیرت و آخرت را با چشم حقیقت دریابد و طی مرید خالص شدن از خطورات ناپسند و پستی های نفس است و طی سالک همان خالص شدن از احوالات و مقامات می باشد.

۷. فقر صحیح همان غرق شدن همیشگی بنده در ابراز نیاز می باشد و اینکه به طور کلی به حق تعالی روی آورد.

۸. فقر عارف همان ثابت قدمی در مقام فقر است و فقر سالک اقدام به جمع نمودن ظاهر و باطن خویش در حضور حق تعالی می باشد و فقر مرید از تن بر کندن احوالات و فنا شدن و رهایی یافتن از نفس است.

در باب کمال و نقصان قلب:

۱. کمال قلب به کامل شدن اسلام و ایمان و احسان و یقین، کمال ایمان به کامل شدن رکن های آن، کمال احسان به کامل شدن رکن ها و مقامات آن و کمال یقین به تکمیل گشتن مقامات و مرتبه های آن شامل: علم الیقین، عین الیقین، حق الیقین و یقین الیقین بستگی دارد.
۲. دو نوع قلب وجود دارد: قلبی که جای عرش الرحمن، اسلام، ایمان، احسان و یقین است و قلبی که در آن عرش شیطان، شرک، تاریکی، فسق و فجور و نفاق وجود دارد.
۳. قلب دارای نور است و شیطان و سربازانش مانع این نور می شوند.
۴. هر آنکس قلبش را از اغیار پاک نمود، خطوراتش از ناخالصی ها پاک می گردد.
۵. نور قلب و بی غل و غشی آثار آن در مشاهدات تجلی می یابد.
۶. آزاده بودن قلب همان ابراز نیازمندی و تسلیم شدن بوده و تجرید آن با کنار زدن هر آنچه شواهد غیر الله است، امکان پذیر می باشد.
۷. هر کس قلبش از اغیار پاک گشت زبانش نیز از لغزش پاک می گردد و به هر قدر پاک گردی و صفا یابی به همان میزان خالص و برگزیده می شوی و به حق تعالی نزدیک تقرب می یابی.
۸. سالم بودن سینه یعنی بالا رفتن از مقامات یقین و عروج همیشگی در مقامات احسان.
۹. جلای قلب، توبه؛ خوراکش، اخلاص؛ زنده بودنش، یاد خدا؛ طعامش، محبت او تعالی؛ زینتش، تقوی و کمال آن، پیروی از رسول الله می باشد.
۱۰. پاکسازی خطورات از ناخالصی ها و جستجو در میان خطوراتی که بر قلب وارد می گردند نشان دهنده ی سلامت و درست بودن یقین در قلب می باشد.

وصلی الله علی سیدنا محمد و علی آله و صحبه و سلم

کتاب های بیشتر

@miladlohonifard